



دیدار و گفتگو

با «ژاله اصفهانی»،

شاعره برجسته ایرانی

خانم ژاله اصفهانی، آغاز کار شاعری شما، به بیش از پنجاه سال پیش برمی گردد. پس بگذارید، گفتگو را از همان زمان ها شروع کنیم، از نخستین سروده های شما. می دانیم که شما جوان ترین شاعره های بوده اید که در تیرماه سال ۱۳۲۵، در نخستین کنگره نویسندگان ایران - در تهران - حضور داشته اید. شعرسرایی شما آیا از همین «کنگرسره» شروع می شود یا پیش از آن؟

- خیلی پیش از آن زمان، خیلی ا من در هفت سالگی برای «عروسک» هایم شعر می سرودم. در سیزده سالگی، اولین «غزل» عاشقانه خود را ساختم. از همین سن و سال است که شعرهای من در دو روزنامه در اصفهان - (یکی روزنامه «سپتا» به مدیریت «عبدالحسین سپتا» و دیگری «باختر امروز» با مدیریت «دکتر فاطمی») - چاپ می شد. بعد کم کم دامنه کار من کشید به روزنامه های تهران و همینطور روزنامه هایی در رشت و شیراز. در سال ۱۳۲۴، گزینیه ای از همین شعرهای «دوره مدرسه» با عنوان «گل های خودرو» در تهران چاپ شد. گمان می کنم - بعضی از ناقدان هم به این نکته اشاره کرده اند - که «گل های خودروی من پس از مجموعه شعرهای پروین اعتصامی، اولین مجموعه از زنان شاعره است که در ایران به چاپ رسیده است...

● شما، آیا از «پروین اعتصامی» هم تاثیر گرفته بودید یا اینکه شعرهای اولیه تان در حال و هوای دیگری بود؟

- نخیر. من اصلا هنوز «پروین» را نخوانده بودم، یا خیلی کم خوانده بودم. آن وقت ها بیشتر - مثلا - «عشقی» را دوست داشتم. بخصوص «سه تابلو» پیش را. از نظر فرم هم کار من طور دیگری بود. البته از همان دوازده سیزده سالگی «عروض و قافیه» را یاد گرفته بودم و شعر را با وزن و قافیه می گفتم، ولی کار من، در فرم های معمولی مثل غزل و رباعی نبود. شانزده ساله بودم که شعری چنین، ساختم...

● آن شنیدم که باز در تهران / گفتگو از حجاب زن باشد.

کی چنین گفت مذهب اسلام / که زن زنده در کفن باشد؟

● همین دو بیت، حرف شما را تأیید می کند. تاثیر «عشقی» در آن آشکار است.

- بله. من شعر مشروطیت - بخصوص عشقی را خیلی دوست داشتم. به هر حال، «گل های خودرو» وقتی چاپ شد، بازتاب خوبی پیدا کرد. بیشتر شاعران و نویسندگان آن زمان، به من تبریک می گفتند. شعرهایی از مجموعه را هم در روزنامه ها و مجله ها چاپ می کردند. بر اساس همین بازتاب بود که مرا هم به نخستین کنگره نویسندگان دعوت کردند. ملك الشعرای بهار - که رئیس کنگره بود،

رسماً مرا به شرکت در جلسات دعوت کرد. جالب است که مرا در دعوتنامه چنین خطاب کرده بود: «استادچه، دوشیزه ژاله!» آدم های سرشناس زیادی در کنگره بودند.

● گمان می کنم، ویژگی چشمگیر کنگره در هم نشینی مسالمت آمیز شاعران و نویسندگان چپ و راست بوده است. چیزی که قبل از آن - و حتی بعد از آن احتمالا اتفاق نیفتاده است؟

- بله. این کنگره با همکاری انجمن ایران و شوروی بر پا شده بود و خوب روشن است که چپ و راست در آن شرکت جسته بودند. ولی من به راستی در آن وقت هنوز دست چپ و راستم را هم نمی شناختم! چه بسا که هنوز هم نمی شناسم!... به هر حال جلسات کنگره خیلی آرام و با متانت برگزار شد. همینطور که خودتان گفتید، این کنگره، دومی پیدا نکرد. همه بزرگان فرهنگی ما، وارثان گنجینه ادبیات ایران، در جلسات حضور فعال داشتند. غیر از «بهار» که ریاست کنگره را بر عهده داشت، صادق هدایت، نیما یوشیج، علی اصغر حکمت، بدیع الزمان فروزانفر و رئیس اتحادیه نویسندگان شوروی «الکسیس سورکف» در هیأت اجرائیه، عضویت داشتند.

● حُب حالا به ما بگویید آیا خودتان هم در این کنگره شعری خواندید؟ - من آن وقت ها، خیلی ناسیونالیست

بودم. گفتم که زیر تان قطعات انقلابی می سرودم. عشق ایران می گفتم و یادم است که شعری گاه دو بیت شروع می شد: «خراب گشته دلم، زده ست منظر این ملل چرا نباید آزاد باشد، نباید شاداب باشد این همه شعرهای من سیاسی بود. این شعر دیگری با این مطلع به که «گل من ای بنفشه کرده ای ز برف چرا؟ کنگره ای چون توام سرما ترا رها سازم وقتی به ترتیب ال رسید، «بهار» آمد شعرهای ژاله رنگ کنگره صرفاً ادبی است به دیگری می دهب خیلی ناراحت شدم نشستم. ولی چه والا مقام مثل «زهر تربیت» و فکر می که از آقایان - که شاید در میانشان بود - به و به همین دلیل هم در جلسه فردا صبح مهربانانه گفت: «خواهش می کنم که همان شعر «بنفشه» را شعر عاشقانه خودم در کنگره مثل آن سن و سال هم داش شیبانی» که خوب قلمرو «نو» کار می شناختید؟

● در فاصله میان درازمدت شما به بر خودتان را چگو بگویید که راه پیدا مهاجرنتان - یا تبعی کدام درست است - خیلی زیاد کار کرد مختلف چاپ هم شد به انجمن های ادبی



رسماً مرا به شرکت در جلسات دعوت کرد. جالب است که مرا در دعوتنامه چنین خطاب کرده بود: «استادچه، دوشیزه ژاله! آدم های سرشناس زیادی در کنگره بودند.

● گمان می کنم، ویژگی چشمگیر کنگره در هم نشینی مسالمت آمیز شاعران و نویسندگان چپ و راست بوده است. چیزی که قبل از آن - و حتی بعد از آن احتمالاً اتفاق نیفتاده است؟

- بله. این کنگره با همکاری انجمن ایران و شوروی بر پا شده بود و خوب روشن است که چپ و راست در آن شرکت

جسته بودند. ولی من به راستی در آن وقت هنوز دست چپ و راستم را هم نمی شناختم! چه بسا که هنوز هم نمی شناسم! ... به هر حال جلسات کنگره خیلی آرام و با متانت برگزار شد.

همینطور که خودتان گفتید، این کنگره، دومی پیدا نکرد. همه بزرگان فرهنگی ما، وارثان گنجینه ادبیات ایران، در جلسات حضور فعال داشتند. غیر از

«بهار» که ریاست کنگره را بر عهده داشت، صادق هدایت، نیما یوشیج، علی اصغر حکمت، بدیع الزمان فروزانفر و رئیس اتحادیه نویسندگان شوروی «الکسیس سورکف» در هیأت اجرائیه، عضویت داشتند.

● خُب حالا به ما بگویید آیا خودتان هم در این کنگره شعری خواندید؟ - من آن وقت ها، خیلی ناسیونالیست

می، هم شعرهای دیگری روین» را «شقی» را «نابلو»یش و دیگری ه سالگی م و شعر کار من، و رباعی ی چنین، / گنگو / ام / که را تایید ن آشکار بخصوص م. به هر چاپ شد، شاعران و بربک می را هم در کردند. بر مرا هم به ت کردند. کنگره بود،

بودم. گفتم که زیر تأثیر شعر مشروطه، تظلمات انقلابی می سرودم. همه اش از عشق ایران می گفتم و برابری انسان ها. یادم است که شعری گفته بودم که با این دو بیت شروع می شد:

و خراب گشته دلم، از خرابی ایران / زده ست منظر این ملک آتشم بر جان چرا نباید آزاد باشد، این ملت / چرا نباید شاداب باشد این بستان»

همه شعرهای من همینطور انتقادی و سیاسی بود. این شعر را همراه با شعر دیگری با این مطلع به کنگره دادم:

و گل من ای بنفشه زیبا / سر برون کرده ای ز برف چرا؟ تو در این باغ چون منی تنها / من به گلزار چون توام شیدا اینک از شاخه ات جدا سازم / تا ز سرما ترا رها سازم!

وقتی به ترتیب قبایلی نوبت به من رسید، «بهار» اعلام کرد که «چون شعرهای ژاله رنگ سیاسی دارد و کار کنگره صرفاً ادبی است، پس نوبت او را به دیگری می دهیم!» طبیعی است که خیلی ناراحت شدم و رفتم در جای خود نشستم. ولی چند تا از خانم های والامقام مثل «زهره خانلری» و «هاجر تربیت» و فکر می کنم همزمان با چند تا از آقایان - که شاید «فریدون توللی» هم در میانشان بود - به «بهار» اعتراض کردند و به همین دلیل هم مجلس را ترک گفتند. در جلسه فردا صبح کنگره، بهار با لحنی مهربانانه گفت: «ما از «استادچه» ژاله خواهش می کنیم که شعر دومی خود را - همان شعر «بنفشه» را بخواند. به هر حال شعر عاشقانه خودم را خواندم ...

● در کنگره مثل اینکه شما یک هم سن و سال هم داشته اید: «منوچهر شیسانی» که خُب از همان آغاز در قلمرو «نوه» کار می کرد. او را می شناختید؟

- بله. در سفر آخر به ایران هم، رفتم او را دیدم و یاد آن روزها را زنده کردیم. او از همان اول کارهای مختلف هنری می کرد. در زمینه شعر، نقاشی و تئاتر ... ولی نمی دانم چگونه شعری را در کنگره خواند.

● در فاصله میان کنگره و مهاجرت درازمدت شما به برونموز، کار شعری خودتان را چگونه پیش بردید؟ بگویید که راه پیدا بکنیم به دنیای مهاجرتتان - یا تبعیدتان. نمی دانم کدام درست است.

- خیلی زیاد کار کردم، که در جاهای مختلف چاپ هم شده است. گاهی هم به انجمن های ادبی می رفتم و شعر می

کشور، در مجموعه های مختلف چاپ شده است.

● بعضی از شعرهای دوره مهاجرت شما، فکر می کنم در همان زمان راه هایی برای نفوذ به درونموز پیدا می کرد. مثلاً گاه گاه در مجله سخن،

به تک شعرهایی از شما برمی خوردیم. چگونه بود که چنین می شد، با آن بگیر و ببندهای سخت و سخت؟

- دکتر خانلری خیلی زیاد به کشورهای آسیای میانه می آمد. تاجیک ها و ازبک ها او را برای شرکت در سمینارها و کنفرانس های فرهنگی دعوت می کردند. گاهی مرا هم به این گردهمایی ها می طلبیدند. در آنجا من با خیلی از فرهنگمندان ایران آشنا شدم، پورداوود، دکتر مبین، نادر نادرپور و همینطور با دکتر خانلری. او شعرهای مرا بیشتر در مجله «صدای شرق» و «شرق سرخ» که از ارگان های اتحادیه نویسندگان تاجیکستان بودند، می خواند. تاجیک ها هم همیشه و با همه از من و شعرهای من حرف می زدند. خانلری این شعرها را از خط «سیریلیک» به خط فارسی برمی گرداند و آن ها را در «سخن» چاپ می کرد، حدود یکسال و نیم این کار ادامه پیدا کرد و خوشبختانه «سخن» را هم برای من می فرستاد.

● پس به این ترتیب رابطه شما با ایران، یعنی با فعالیت های ادبی و فرهنگی در ایران - برقرار بوده است.

- غیر از «سخن»، خیلی از کتاب ها و مجله هایی که در ایران چاپ می شد، به دست ما هم می رسید. دوستان و اعضای خانواده نمی گذاشتند که ما از کتاب ها و مجله های تازه بی بهره بمانیم.

● ژاله خانم، حالا برویم بر سر زبان و بیان شعر شما. این دوره بلند مهاجرت، آیا در زبان شعر شما، تأثیر گذاشته یا «لحن» دیگری به آن بخشیده است؟

- نه. هرگز! من دشمن کسی می شوم که چنین ادعایی می کند! - ببخشید! «دشمن» را به شوخی می گویم. - می خواهم بگویم که این حرف ها را اصلاً قبول ندارم!

ببینید. ما شعر خوب زیاد داریم ولی نقد خوب شعر، متأسفم، خیلی کم داریم. خیلی بی انصافی است درباره «ژاله» که چنین حرفی بزنیم ... بدون ارائه «نمونه» حرف هایی زده می شود.

● مثل اینکه شما را کمی ناراحت کردم! می بخشید. فقط بگذارید

خواندم. من درست يك سال پس از کنگره، یعنی در سال ۱۳۲۶ از ایران خارج شدم. شوهر من افسر نیروی هوایی بود، و انقلابی بود. مدتی در زندان بود و پس از آزادی، دیگر نمی توانست در تهران بماند این بود که رفت به آذربایجان - که آن زمان در قبضه «پیشه وری» بود.

زن ایرانی هم که مطابق حکم شرع و عرف باید از شوهر تبعیت کند. این بود که من هم به آذربایجان رفتم. ولی پس از وقایع آذربایجان او و افسران دیگر مجبور به فرار به شوروی شدند و من هم چاره ای جز رفتن نداشتم. همه اول به «پاکو» رفتیم. در پاکو بود که من توانستم، در رشته ادبیات جهانی تحصیل کنم. همان جا پنج مجموعه از شعرهای مرا، به آذربایجانی ترجمه کردند و انتشار دادند و جالب است که به من لقب تبریزی دادند یعنی شدم «ژاله تبریزی»!

● شما را تاکنون با دو نام خانوادگی دیگر نیز نامیده اند: «سلطانی» و «اصفهانی». «تبریزی» را برای نخستین بار است که می شنوم.

- بله ببینید نام پدری من «سلطانی» بوده است که هیچ وقت میل نداشته ام آن را به کار ببرم. چون از سخت گیری های پدر دل خوشی نداشتم. شوهرم نیز «بدیع تبریزی» نام داشت. البته بی آنکه اهل تبریز باشد! به همین جهت هم مرا در پاکو «ژاله تبریزی» می نامیدند. و اما نسبت «اصفهانی» از آنجا پیش آمد که مجموعه ای از شعرهای شاعران اصفهان چاپ شد. در این مجموعه مرا با عکس و تفصیلات «ژاله اصفهانی» معرفی کردند. من هم با کمال افتخار همین «لقب» را قبول کردم. شاید ندانید که تاجیک ها مرا با لقب دیگری می نامند: «ژاله بدیع»!

- البته در تلفظ آن ها شیرین تر هم می شود: «ژاله بدیع»! تا به حال هفت مجموعه از اشعار مرا تاجیک ها با همین «نام شیرین» چاپ کرده اند. به این ترتیب بهتر است همه مرا «ژاله» بنامند. ژاله تنها. چون این تنها چیزی است که مال خودم است!

● برگردیم به دنیای تازه مهاجرت شما و کار شعر شما در این دنیای تازه؟

- باور کنید، فقط شعر مرا تا به حال نگاه داشته است. در آن مهاجرت اگر شعر نمی گفتم، می مردم. ببینید من واقعا عاشق وطنم بودم. من وقتی در آن طرف «ارس» روی خاک پیاده شدیم، سه روز تمام گریه کردم. اگر شعر نمی بود دوری از ایران مرا می کشت بله در آن دوره بلند مهاجرت من خیلی شعر سروده ام که خیلی از آن ها هم ابتدا در همان خارج از

خواب و بیدار

شب و ستاره و نور.

پرنده‌ها همه خواب و

ستاره‌ها بیدار

و من که در قفس خویش،

خواب و بیدارم

ز لحظه... لحظه نزدیک و

پرنگشته دور،

چه نقش‌ها که در آئینه درون دارم.

در این گذار فراز و فرود روز و شبان

بلندتر پرشی خواهد،

آرزوی بلند.

مگر که سر به سر سرنوشت بگذارم.

و آسمان،

شب دریا،

ستاره،

موج بلور...

دی ماه ۱۳۷۶

ژاله اصفهانی

توضیحی بدهم. اگر هم شاعری در جریان پنجاه سال زندگی در مهاجرت، شعرش رنگ و بوی تازه‌ای بگیرد، نه نقص و عیب شعر محسوب می‌شود و نه توهین برای شاعر. غیر از این است؟

من قبول ندارم! من زبان‌های روسی و آذربایجانی را هم خوب یاد گرفته‌ام. ولی همیشه خواسته‌ام «ایرانی» و «فارسی» زبان «باقی بمانم». هیچوقت نخواسته‌ام به «روسی» فکر بکنم. من این قضاوت را «ظالمانه» می‌بینم. من آن همه سال در کتابخانه‌های دولتی، کتابخانه‌هایی که بیش از بیست میلیون کتاب در خود دارند، همه‌اش در جستجوی کتاب‌های فارسی بوده‌ام. هیچگاه هم با روس‌ها معاشرت نمی‌کردیم. اینست که دلم می‌سوزد وقتی درباره زبان «ژاله» چنین می‌گویید!

● مثل اینکه بهتر است از این مسأله با مسالمت بگذریم! شما وقتی به ایران بازگشتید تغییرات تازه در جامعه شعری ایران را چگونه دیدید؟

من این تحولات را همان‌جا هم که بودم تعقیب می‌کردم و خوب می‌شناختم.

۱۳۶

برای گذراندن رساله‌ام - شاید باور نکنید - سه میلیون شعر خوانده‌ام از نیمه دوم قرن نوزدهم تا برسیم به بزرگان شعر نوین ایران. برای گذراندن دکترای خود مجبور بودم که این‌ها را بخوانم. بعد هم من در انستیتوی ادبیات جهانی کار می‌کردم و طبعاً در آنجا پژوهش‌هایی در کار شعر نوی ایران می‌کردم. اولین کار تحقیقی من درباره «نیمایوشیچ» پدر شعر نو بود و نظرات ادبی اش. شاید اولین کار بود که در شوروی درباره او منتشر می‌شد.

● حالا بهر حال نظرتان در مورد دگرگونی‌هایی که در شعر نو پیش آمده چیست؟

- تحول اصلی را «نیمایوشیچ» به وجود آورد. کار او زمینه‌ای شد که همه درخت‌ها بر سطح آن بارور شدند. «نیمایوشیچ» هم شکست و هم ساخت.

● اخیراً، شعر سرایی نو در میان خانم‌ها، رواج و رونقی پیدا کرده است. در آمریکا و در همین لندن که شما زندگی می‌کنید، استعداد‌های درخشانی در حال بارور شدن است. این تمایل تازه و ارزش‌های در حال «شدن» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- واقعا باعث خوشحالی است. من هم کوشیده‌ام به سهم خود از آن‌ها حمایت

کنم. همین کار را هم در شوروی که بودم می‌کردم. در آذربایجان و تاجیکستان هم شاعران جوان با استعدادی بودند که نیاز به حمایت و راهنمایی داشتند. مثلاً همین خانم «گلرخساره» که حالا در تاجیکستان معروف شده است همیشه نزد من می‌آمد و از من راهنمایی می‌خواست.

اینها هم که حالا در لندن سر بر آورده‌اند، واقعا با استعدادند و من در یک پیشگفتار بر مجموعه یکی شان نوشته‌ام که این‌ها «جوانه‌هایی هستند که شکوفه خواهند داد». من به آینده این‌ها خیلی امیدوارم.

● از کارهای تازه‌تان - از هر نوع که باشد، بگوئید.

- از سه سال پیش، مشغول نوشتن «سرگذشت خود» هستم. فکر می‌کردم همیشه، و هنوز هم در همین فکر که این باید، پس از مرگ من انتشار پیدا کند. این قدر درباره من ناگهانه حرف زده شده است - و گاه ناعادلانه - که فکر کردم خودم باید خودم را بررسی کنم! هنوز دارم روی این «اتنوبیوگرافی» کار می‌کنم. شب و روز مشغول کارم.

● سپاسگزارم، ژاله خانم، از بذورش این گفتگو.

۱۳۶

۱۳۷